

A sunset over the ocean with a comet streaking across the sky. The sun is low on the horizon, casting a warm orange glow. The ocean is dark with some whitecaps. The comet is a bright white streak with a long tail, moving from the upper right towards the center.

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید



## پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و هفتاد و پنجم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۴ گنج حضور، بخش اول (۲)

گفت شیطان که بما اغویتنی  
کرد فعل خود نهان، دیو دنی  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۸  
-دنی: فرومایه، پست

«شیطان به خداوند گفت که تو مرا گمراه کردی. او گمراهی خود را به حضرت حق نسبت داد و آن دیو فرومایه کار خود را پنهان داشت.»

نکته: ما نیز مانند شیطان با آوردن آن چه ذهن مهم نشان می دهد به مرکزمان اداره امور اتمان را به جای خدا به دست من ذهنی سپرده، از جنس شیطان می شویم و با سلب مسئولیت از خودمان خدا را مسبب گمراهی خود می دانیم.

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۶  
-«قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ.»

«ابلیس گفت: پروردگارا، به عوض آن که مرا گمراه کردی، من نیز بر راه بندگانت به کمین می‌نشینم و آنان را از راه مستقیم تو باز می‌دارم.»

[راه مستقیم همان فضای گشوده شده است که خداوند هر لحظه به ما نشان می‌دهد، اما من ذهنی که نماینده شیطان است ما را به مقاومت واداشته و از این مسیر منحرف می‌سازد.]

گفت آدم که ظَلَمْنَا نَفْسَنَا  
او ز فعل حق نَبُدْ غافل چو ما

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۹

«ولی حضرت آدم گفت: پروردگارا، ما به خود ستم کردیم. و او همچون ما از حکمتِ کار حضرت حق بی‌خبر نبود.»

[حضرت آدم که مرکزش عدم بود و به‌صورت حضور ناظر به ذهنش نگاه می‌کرد، مسئولیت خطای خود را پذیرفت و از خداوند عذر خواست. ما هم باید مانند حضرت آدم اعتراف کنیم که با هشیاری جسمی زیر نفوذ شیطان قرار گرفته و زندگی خود را خراب کردیم. ما با تکیه بر عقل محدود من‌ذهنی پیش رفتیم و چیزی جز خرابکاری ایجاد نکردیم. حال باید اجازه دهیم تا خداوند با «قضا و کُنْ فکان» زندگی ما را اداره کند و خرد کُل را جاری سازد. برای این کار با فضاگشایی پی‌درپی باید عذرخواه درگاه خداوند بوده و با صفر کردن من‌ذهنی در جایگاه «پای ماچان» مستقر شویم.]

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۳  
 - «قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»  
 «آدم و حوا گفتند: پروردگارا به خود ستم کردیم و اگر بر ما آمرزش نیاوری و رحمت روا مداری، هرآینه از زیان کاران خواهیم بود.»

پس تو را هر غم که پیش آید ز درد  
 بر کسی تهمت منه، بر خویش گرد

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۱۳

پس به خاطر هر غم و اندوهی که بر اثر درد برای تو پیش بیاید، هیچ کس را متهم و ملامت نکن، بلکه فضا را بگشا و به خودت برگرد و بین چه چیزی را به مرکزت آوردی و از طریق کدام همانیدگی دیدی که سبب این درد و رنج شده و اطمینان داشته باش که کار من ذهنی خودت است.

نکته ۱: هنگام مواجهه با هر درد و غمی، اولین فکری که به ذهن ما خطور می‌کند این است که چه کسی این بلا را سر من آورده؟ چرا که در من ذهنی هیچ کس نمی‌گوید خودم کردم. در حالی که شرط انسان بودن این است که در چنین شرایطی فقط به خود برگردیم و تقصیرمان را بپذیریم.

نکته ۲: ما با من ذهنی نمی‌توانیم خوشبخت شویم و حتی اگر همانیدگی‌ها را هم به دست بیاوریم، باز نمی‌توانیم از آن‌ها استفاده کنیم؛ بنابراین دائماً بر اساس سیستم ملامت، به دنبال این هستیم که چه کسی نمی‌گذارد من زندگی کنم؟ و از آن جا که خود را عاقل می‌پنداریم، دیگران را مقصر دانسته و یا آن گونه که دلمان می‌خواهد روابط علت و معلول و سبب‌سازی ذهنی ایجاد می‌کنیم که همه توهمی هستند.

نکته ۳: ملامت همان سیستم سبب‌سازی ذهن و پیدا کردن علت‌هایی است که نمی‌گذارند ما زندگی کنیم و در واقع همه این موانع توهمی هستند؛ اما قیامت یعنی فضاگشایی، زنده شدن به خداوند، قائم شدن به ذات و روی پای اصلی خود ایستادن است.



تو ز دیوی نرہی، گر ز سلیمان برمی  
وز غریبی نرہی، چون ز وطن بگریزی

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۷۸

تو با فضا بندی، گریختن از این لحظه به ذهن و فضای مجازی و قوام بخشیدن به من ذهنی از جنس شیطان و دیو هستی و اگر از کنار سلیمان که نماد خداست فرار کنی و به فضای غریب و محدود ذهن بروی از دیوی یعنی دیدن بر حسب همانیدگی‌ها و من ذهنی داشتن، رها نخواهی شد و اگر با منقبض شدن و آوردن آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد به مرکز، هشیاری جسمی پیدا کنی و از وطن اصلی‌ات که فضای گشوده شده است بگریزی، از غربت ماندن در ذهن خلاصی نخواهی داشت.

پس هماره روی معشوقه نگر  
این به دستِ توست، بشنو ای پدر

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۷

پس لحظه به لحظه با عدم کردن مرکز و فضاگشایی به روی معشوق حقیقی، خداوند نگاه کن. ای انسان، بدان این کار تنها به دست تو که با قدرت انتخاب در این لحظه می توانی فضا را بگشایی و روزنی به سوی نور باز کنی امکان پذیر است.

راه کن در اندرون‌ها خویش را  
دور کن ادراکِ غیراندیش را

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۸

فضا را باز کن، به درون فضای گشوده‌شده برو، آن‌چه را که ذهن نشان می‌دهد به مرکزت راه نده و لحظه‌به‌لحظه مرکزت را عدم کن.

نکته: ادراک غیراندیش یعنی طرز فکری که هر لحظه «غیر»، «آن چیزی را که ذهن به ما نشان می‌دهد»، به مرکزمان بیاوریم. و ادراک خدایی‌اندیش یعنی مرکز را لحظه‌به‌لحظه عدم و فضا را باز کنیم.

کیمیا داری، دواي پوست گُن  
دشمنان را زین صناعت دوست گُن

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۹  
-صناعت: هنر، پیشه، کار

فضا را باز کن، قدرت شفا دهندگی و شناسایی این فضای گشوده شده را که چون کیمیاست بر روی ذهن بتابان و مرض همانیدگی‌ها را مداوا کن. با این کار دشمنی من ذهنی خود و دیگران را به دوستی مبدل کن.

[به عبارتی انسان با فضاگشایی و مداوا کردن من ذهنی، از سبب‌سازی ذهن بیرون می‌آید؛ تمام دردها، رنجش‌ها، کینه‌ها و انتقام‌جویی‌ها از بین می‌روند و مرض همانیدگی‌ها نیز درمان می‌شود.]

کورم از غیرِ خدا، بینا بدو  
مقتضایِ عشقِ این باشد بگو

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۶۳  
—مقتضا: لازمه، اقتضاشده

چشم من بر روی آن چه که ذهن نشان می دهد کور است و آن را به مرکز نمی آورم و با دیدی جز دید خداوند نمی بینم، زیرا مرکز عدم است و با فضاگشایی های پی در پی فقط او را می توانم ببینم. و این لازمهٔ عشق و یکی شدن با خداوند است. بنابراین تو نیز این مطلب را بخوان و بدان عمل کن.

نکته ۱: در این لحظه دو جور اقتضا داریم: یکی اقتضای من‌ذهنی ماست که می‌خواهد چیزی را به مرکز ما هل دهد و می‌گوید از طریق این بین. و دیگری هم اقتضای عشق یا آن چیزی است که خداوند می‌خواهد و می‌گوید مرا در مرکزت بگذار. حال اگر آینه و ترازو داشته باشیم، این دو اقتضا را از هم تشخیص می‌دهیم.

نکته ۲: ما فکر می‌کنیم اگر چیزهای بیرونی را به مرکزمان آورده و همواره در صدد زیاد کردن آنها برآییم، در این صورت زندگی ما بیشتر می‌شود، در حالی که ما خود زندگی هستیم. بنابراین برای زندگی کردن و زنده بودن، ما به هیچ چیز احتیاج نداریم.

زَانِ عَوَانِ مُقْتَضَى كِه شَهْوَتِ اِسْت  
دَلِ اَسِيْرِ حِرْصِ وَ اَزِ وَ اَفْتِ اِسْت

–مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۴  
–عَوَان: داروغه، مأمور  
–مُقْتَضَى: اقتضاکننده، خواهش گر

در اثر تلاش آن مأمور خواهشگر، یعنی من ذهنی که بر حسب هشیاری جسمی و سبب‌سازی کار می‌کند و همواره حرص و شهوت زیاد کردن همانیدگی‌ها را دارد و می‌خواهد از آن‌ها زندگی بگیرد، دل انسان اسیر حرص و آز و زیان می‌گردد.

نکته ۱: شهوت یعنی چیزی به مرکز ما راه می یابد و تمنای به دست آوردن آن، ما را تسخیر می کند.

نکته ۲: هرچه به صورت من ذهنی بزرگ تر شده، همانیدگی ها را زیادتر کنیم، در این صورت به لحاظ زندگی کمتر شده، اسیر حرص و طمع و آفت همانیدگی ها می شویم.



ز آن عوانِ سرّ شدی دزد و تباه  
تا عوانان را به قهرِ توست راه

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۵

از آن مأمور مخفی خرابکار که در درونت پنهان است، تو دزد شده و زندگی ات تباه گشته است؛ به طوری که من های ذهنی دیگر از طریق همین مأمور یعنی من ذهنی که در مرکز وجود دارد، کنترل تو را به دست گرفته و بر تو غلبه یافته اند.

[به عبارتی مردم بدین علت روی ما اثر می گذارند که مرکزمان جسم است و جنسیت آنها در درون ما وجود دارد. حال اگر ما فضاگشایی کرده و راستانه خم شویم، جهان بیرون هیچ اثری روی ما نخواهد گذاشت.]

نکته: اثر گذاشتن مردم روی ما همیشه به صورت منفی نیست؛ به عنوان مثال اگر آن‌ها از ما تعریف کنند و من ذهنی ما را بالا بیاورند، باز هم این اثر به ظاهر مثبت مسموم کننده است، چرا که سبب تقویت من ذهنی مان شده و هر لحظه ما را از زندگی دور می کند.

چشم را در روشنایی خوی گن  
گر نه خفاشی، نظر آن سوی گن

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۷۶

فضا را باز کن و چشمانت را به روشنایی زندگی عادت بده. و اگر خفاش نیستی، با فضاگشایی به آن سو یعنی فضای گشوده شده نظر کن.

[به عبارتی به جای این که به آن چه ذهن نشان می دهد توجه کرده و دچار مقاومت شوی، لحظه به لحظه فضاگشایی کن و نگاهت به سوی زندگی باشد.]

شیخ کو یَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ شَدَّ  
از نهایت، وز نخست آگاه شد

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۶۷

هر انسانی که از طریق فضاگشایی و عدم کردن مرکز، هشیاری جسمی اش تبدیل به هشیاری نظر شود و بر حسب نور الهی ببیند، در این صورت آگاه می شود که در آغاز، قبل از ورود به این جهان، از جنس هشیاری حضور بوده و در نهایت هم از جنس هشیاری حضور خواهد شد و در این وسط، من ذهنی که هشیاری جسمی ست، هیچ هیچی است که ارزش بیان ندارد.

حدیث

«اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ.»  
«بترسید از زیرکی مؤمن که او با نورِ خدا می بیند.»

چشم او یَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ شده  
پرده‌های جهل را خارق بده

–مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۸۰  
–خارق: شکافنده، پاره کننده

چشم انسانی که با هشیاری نظر می بیند به سبب فضاگشایی‌های پی‌درپی و مرکز عدم، بینا به نورِ خداوند شده و بنابراین دائماً به صورت حضور ناظر، پرده‌های همانیدگی را شناسایی می کند و آن‌ها را می‌درد. در این صورت او از جهل و نادانی ناشی از دیدن برحسب همانیدگی‌های مرکزش، در امان می ماند.

نکته ۱: بسیاری از ما از در هشیاری جسمی و سبب‌سازی ذهن وارد می‌شویم و بر حسب همانیدگی می‌بینیم و هرچه به ما گوشزد شود که این راه غلط است نمی‌پذیریم، زیرا راه دیگری را درست نمی‌دانیم. این یعنی نتوانسته‌ایم پرده‌های جهل حاصل از همانیدگی را پاره کنیم. باید بدانیم تا زمانی که هشیاری نظر پیدا نکنیم، وضع به همین منوال خواهد بود.

نکته ۲: ما باید مدام به خودمان مزنون باشیم که نکند دارم با دید غلط همانیدگی و سبب‌سازی ذهن می‌بینم؟ اگر این سوءظن به خودمان در ما نهادینه شود، با خواندن و تکرار ابیات اصلاح ما عملی خواهد شد؛ اما اگر مطمئنیم که دید ما در من‌ذهنی با هشیاری جسمی درست است، متأسفانه عاجی در کار نخواهد بود.

گر نه بینایان بُدندی و شهان  
جمله کوران مُرده‌اندی در جهان

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۳۳

اگر بینایانی مثل مولانا که شاهان حضور قلمداد می‌شوند در جهان وجود نداشتند، انسان‌های دیگر که دیدشان از طریق من‌ذهنی کور بود می‌مردند.

نکته ۱: ما اکنون این بینش را به‌وسیله بزرگانمان پیدا کرده‌ایم و معترف هستیم که قبل از خواندن ابیات مولانا این چیزها را نمی‌دیدیم و نمی‌دانستیم زندگی می‌تواند جور دیگری باشد. فقط هرچه من‌ذهنی دیکته می‌کرد، آن را قبول داشتیم. پس باید قدر بینایان و شاهان معنوی خود مانند مولانا را بدانیم.

نکته ۲: کوران در این بیت مولانا، من‌های ذهنی هستند که اگر بینایان نبودند، به دست خود باعث هلاکت و نابودی خویش می‌شدند. متأسفانه حتی پس از گذشت قرن میلادی قبل و مشاهده تخریب حاصل از جنگ‌های جهانی، ما هنوز به اشتباهاتمان در ایجاد جنگ و تخریب و گشتار انسان‌ها پی نبرده‌ایم و مایلیم در قرن جدید نیز همین کارها را ادامه دهیم. پس هنوز ما به حرف بینایان توجه نکرده‌ایم.

با عصا کوران اگر ره دیده‌اند  
در پناه خلق روشن دیده‌اند

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۳۲

کوران یا من‌های ذهنی اگر توانسته‌اند با عصای حزم، تأمل و استدلال راه را پیدا کنند، به‌واسطه وجود انسان‌هایی مانند مولانا بوده که خلق روشن و چراغ راه محسوب می‌شوند.

نکته ۱: ما هم مادامی که روی ابیات مولانا تأمل کرده و آن‌ها را مدام تکرار کنیم، خودمان را اصلاح می‌کنیم. ابتدا با دوراندیشی و حزم، از طریق شعر مولانا یاد می‌گیریم و سپس این حزم عصبانی می‌شود که با آن راهمان را پیدا می‌کنیم و این را مدیون انسان روشنی چون مولانا هستیم.

نکته ۲: مولانا با این ابیات مدام یادآوری و تأکید می‌کند که من ذهنی واقعاً چشم بینا ندارد و هر کسی از طریق همانیدگی می‌بیند، درست نمی‌بیند یا درواقع کور است.



حلقه کوران، به چه کار اندرید؟  
دیده بان را در میانه آورید

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۳۹

ای گروه کوردلان و من‌های ذهنی که از طریق همانیدگی‌ها می‌بینید، به چه کار مشغولید؟ چرا با سبب‌سازی و دیدن برحسب همانیدگی‌ها به بحث و جدل با یکدیگر مشغول شده‌اید؟ فرد بینایی چون مولانا را به میان بیاورید، آثارش را بخوانید و از او کمک بگیرید تا راه را به شما نشان دهد، دیدتان را اصلاح کند تا بتوانید خود را تغییر دهید.

کور را خود این قضا همراه اوست  
که مر او را اوفتادن طبع و خوست

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۴

کسی که من ذهنی دارد و نسبت به چشم زندگی و هشیاری نظر کور است و با دید همانیدگی‌ها می‌بیند، این قضا و افتادن در چاه ذهن همراه او و در ذات اوست. به عبارت دیگر اشتباه، خرابکاری، خشمگین شدن، ایجاد درد، مسئله‌سازی، مانع‌سازی، دشمن‌سازی و کارافزایی در ذات من ذهنی است.

نکته: ما چون با دید غلط من‌ذهنی و سبب‌سازی‌های ذهنی پیش می‌رویم، در زندگی دچار دردها و مشکلات زیادی می‌شویم و نمی‌دانیم که این عقل و دید ما اشتباه و ناکارآمد است و نمی‌تواند مشکلاتمان را حل کند. از طرفی آموزش‌های بزرگانی مانند مولانا بسیار قدرتمند و بیدارکننده است و می‌تواند دید ما را اصلاح کند. بنابراین ما باید عمیقاً به این آموزه‌ها متعهد شده، در زندگی آن‌ها را به کار گیریم تا بتوانیم مسائل و مشکلات زندگی‌مان را حل کرده و خودمان را نجات دهیم.

ما که کورانہ عصاها می‌زنیم  
لاجرم قنديل‌ها را بشکنیم

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۳۴

ما که مانند کوران و نابینایان، در زندگی با عقل من‌ذهنی و با افکار همانیده و سبب‌سازی‌های ذهن عصازنان پیش می‌رویم، ناگزیر با عدم توجه به آثار بزرگان، چراغ‌هایی مثل مولانا و بزرگان دیگر را که بر سرِ راهمان هست خواهیم شکست و از آموزه‌های آن‌ها استفاده نخواهیم کرد.

ما چو گران ناشنیده یک خطاب  
 هرزه گویان از قیاس خود جواب  
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۳۵

ما همچو ناشنویان، هنوز سخنی از خداوند نشنیده‌ایم، یعنی حتی یک بار فضا را به درستی باز نکرده، آنصتوا را اجرا ننموده‌ایم تا مرکزمان عدم شود و بتوانیم پیغام زندگی را دریافت کنیم. ما تنها از روی مقایسه خود با خداوند که او هم مانند ما با افکار همانیده و سبب‌سازی در جهت زیاد کردن همانیدگی‌ها فکر و عمل می‌کند، پاسخ‌هایی یاوه و بی‌ربط می‌دهیم که هیچ اثری ندارد.

نکته: ما نباید انتظار داشته باشیم که خداوند مطابق عقل من ذهنی و همانیدگی‌ها و برخلاف «قضا و کُن فکان» و عقل کل عمل کند و اگر خداوند مطابق میل ما رفتار نکند، ما خشمگین شده، شکایت کنیم و او را انکار نماییم. این دید از نظر مولانا صحیح نیست، این ما هستیم که باید از گفتگوی ذهنی دست برداشته و با فضاگشایی و خاموش کردن ذهن، پیغام زندگی را بگیریم.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۴ گنج حضور، بخش دوم (۱)

آن چه چشم است آن که بیناییش نیست  
زامتحانها جز که رسواییش نیست؟

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۷

این چه چشمی است که بینایی و بصیرت ندارد و هر لحظه در امتحانات زندگی رسوا می شود؟! چشم من ذهنی که از پشت عینک همانیدگیها می بیند، بینایی حضور ندارد، نمی تواند به خدا زنده شود و هر فکر و عملش نتیجه ای جز درد ندارد.



معنی تو صورت است و عاریت  
بر مناسب شادی و بر قافیت

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱۹

چیزی را که تو معنا و حضور می‌پنداری درواقع چیزی جز صورت عاریتی، افکار همانیده و چیزهایی که ذهن مهم می‌داند و از جهان گرفته‌شده، نیست. تو از فضای گشوده‌شده و حضور حرف نمی‌زنی، بلکه از باورهای همانیده می‌گویی و به چیزهای به‌ظاهر آراسته و گران‌قیمت جهان دل خوش کرده‌ای. همان‌طور که هر شعر و کلام قافیه‌دار و زیبا نمی‌تواند الزاماً مانند اشعار مولانا معنی خوب و متناسبی داشته باشد، زندگی به‌ظاهر زیبای تو که براساس پارک ذهنی چیده شده، سست و عاریتی بوده و نباید به آن دل خوش شوی.

معنی آن باشد که بستاند تو را  
بی نیاز از نقش گرداند تو را

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۰

معنای حضور آن است که این حاضر بودن در لحظه، من ذهنیات را از تو بگیرد و هشیاریات را از ذهن و همانیدگی‌ها بیرون بکشد، فضای درونت باز شده و ذهنت ساکت گردد. همچنین تو را از نقش‌های ذهنی و جهان بیرون بی نیاز کند.

معنی آن نبود که کور و کر کند  
مرد را بر نقش عاشق تر کند

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۱

معنای حضور، آن نیست که چیزهایی را که ذهن نشان می‌دهد مهم شود، به مرکز انسان راه یابد و مانند پرده‌ای بر روی چشم و گوش هشیاری‌اش قرار گیرد و دیگر نتواند از طریق زندگی ببیند و بشنود و پیغام‌های زندگی را دریافت نماید. همچنین معنای حضور این نیست که انسان را بر نقش‌ها یعنی چیزهای بیرونی که ذهنش نشان می‌دهد، عاشق‌تر و شیفته‌تر کند.

کور را قسمت خیال غم فزا است  
بهره چشم این خیالات فناست

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۲

قسمت و نصیب چشمان کور من ذهنی که بر حسب همانیدگی‌ها می‌بیند و هشیاری جسمی دارد، افکاری است که غم و اندوه را زیاد می‌کند؛ اما بهره چشم عدم، خیالاتی است که از فضای گشوده‌شده و هشیاری حضور برمی‌خیزد و به ما نشان می‌دهد که چگونه نسبت به من ذهنی کوچک شده و از نقش‌های ذهنی آزاد شویم.

حرف قرآن را ضَریران، معدن اند  
خر نبینند و به پالان برزنند

–مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۳  
–ضریر: نابینا، کور

من‌های ذهنی کوردل مانند نابینایانی هستند که فقط الفاظ و حروف قرآن را حفظ کرده و معدن کلمات قرآنی می‌شوند و از این راه با خواندن قرآن کسب درآمد می‌کنند، ولی از معنای آن چیزی نمی‌فهمند. مَثَل آنان درست شبیه کسانی است که خر را نمی‌بینند، در نتیجه بر پالان خر می‌زنند. در این جا «خر» نماد هشیاری حضور است که دیده نمی‌شود، و «پالان» نماد ذهن و پوشش‌های فکری است که مورد توجه من‌های ذهنی قرار می‌گیرد.

چون تو بینایی، پی خَر رَو که جَست  
چند پالان دوزی ای پالان پرست؟

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۴

چون تو بینا هستی و فضای درونت را باز کرده و به سخنان مولانا گوش می‌دهی و با عینک عدم می‌بینی، بنابراین به دنبال خر که نماد حضور و خدائیت توست، برو؛ چرا که گریخته است. ای من ذهنی همانیده پرست، تا کی می‌خواهی پالان همانیدگی‌ها را بدوزی و من ذهنی‌ات را تربیت کرده و به مردم ارائه دهی و خودت را از زندگی محروم کنی؟

خر چو هست، آید یقین پالان تو را  
کم نگردد نان، چو باشد جان تو را

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۵

وقتی که خر یعنی هشیاری حضور داشته باشی، حتماً پالان فکرها را نیز پیدا خواهی کرد و اگر فضا را باز کرده جان خداگونه‌ات در تو زنده شود، مطمئن باش چیزهایی را که ذهنت نشان می‌دهد نیز به دست خواهی آورد.

پشت خر دگان و مال و مکسب است  
در قلبت مایه صد قالب است  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۶  
-مکسب: کسب

پالان یا پشت خر نماد همانیدگی‌هایی که بر روی هشیاری انسان قرار می‌گیرد، محل کسب، دگان، سرمایه و سود است. ولی قلب مرواریدگونه‌ی تو که در فضای گشوده‌شده‌ی درونت تجلی می‌کند همانند خمیر، مایه و قالب صدها چیز است که می‌توانی به راحتی از طریق این فضای گشوده‌شده آن‌ها را به دست آوری.



خر برهنه برنشین ای بوالفضول  
خر برهنه نه که راکب شد رسول؟

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۷

ای کسی که دائماً از فکری به فکر دیگر می‌روی، حتی یک لحظه هم ذهنت را خاموش نمی‌کنی و حرف‌های بی‌اساس می‌زنی، به‌عنوان هشیاری بدون همانیدگی بر هشیاری قائم شو. مگر حضرت رسول نبود که روی الاغ برهنه سوار می‌شد؟ یعنی هشیاری در ایشان بر هشیاری منطبق می‌شد. بنابراین تو نیز پالان ذهن و افکار همانیده را رها کن.

نکته: قیامت ما همان حاضر بودن، ساکن و ریشه‌دار شدن در این لحظه ابدی، از زمان مجازی گذشته و آینده جمع شدن و قائم شدن بر ذات خویش است و در این حالت است که ما به ابدیت و بی‌نهایت خداوند زنده می‌شویم.

دفعِ این کوری به دست خلق نیست  
لیکِ اِکرامِ طیبانِ از هُدایِ ست

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۳۱

رفعِ این کوری من‌ذهنی و دیدن از طریق همانیدگی‌ها از دست مردم برنمی‌آید، ولی طیبانِ الهی بر اثر هدایتِ الهی و یاری خداوند، می‌توانند چشمِ عدم انسان‌ها را باز کنند و دیدشان را اصلاح نمایند.

نکته: اگر مولانا به ما کمک می‌کند او هم از خداوند کمک گرفته‌است، چراکه او به خدا زنده شده و ایباتش بیان زندگی‌ست و خاصیت بیدارکنندگی دارد؛ پس دفعِ کوری من‌ذهنی و بیدار شدن انسان همیشه به‌دست خداوند می‌باشد.

پس سخا از چشم آمد نه ز دست  
دید دارد کار، جز بینا نرست

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۹۰۰

پس نتیجه می‌گیریم برای دستیابی به سخاوت و بخشش خداوند باید با فضاگشایی دیدمان را عوض کنیم، چراکه سخاوت‌مندی از چشم عدم حاصل می‌شود نه از دست و ابزارهای ذهنی. و هیچ‌کس جز شخص بینا که از طریق مرکز عدم و فضای گشوده‌شده می‌بیند، نمی‌تواند از شرّ من‌ذهنی و از زندان ذهن نجات یابد.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید

